حکومت در اندیشه امام خمینی (ره)

محفوظی، محمدصادق

 اشاره:

با توجه به نامگذاری سال 1378 به نام بنیانگذار عزیز انقلاب اسلامی،حضرت امام خمینی(ره)،در چندین شماره مقالاتی را به‏ دیدگاههای آن رهبر فقید در زمینه‏های مختلف اختصاص دادیم و شمارهء 156(مهر ماه)را به صورت ویژنامه یکصدمین سالگرد میلاد امام‏ منتشر کردیم.آخرین شمارهء امسال مجله را نیز با مقاله‏ای دربارهء او به پایان می‏بریم.

لزوم تأسیس حکومت

مسأله نیاز به حکومت امری فطری است چنانکه‏ امام رضا(ع)،در روایت معروف فضل بن شاذان، یکی از سه طریقی که بر ضرورت حکومت در جامعه استدلال دلالت دارد،راه فطری دانسته‏اند، یعنی اینکه حیات و بقای هر ملتی بستگی به وجود حکومت و زمامدار دارد.(1)چنانکه متکلمین وفلاسفه نیز از این طریق(فطرت)بر ضرورت وجود حاکم استدلال نموده‏اند و همچنین شیخ الرئیس‏ بوعلی سینا در کتاب«شفاء»از همین راه بر ضرورت‏ آن رسیده است زیرا که راه فطرت«روشنترین و در عین حال قاطعترین راه در جهت رسیدن به بسیاری‏ از حقیقتهاست.لذا در این مورد،هر کس به درون‏ خویش بپردازد،با اندک تأملی به این نتیجه خواهدرسید که جامعه منهای حکومت عبارت است از هرج و مرج و بی‏نظمی در همهء امور.در واقع‏ می‏توان بر آن بود که زندگی جمعی بدون بهره‏مندی‏ از نظام و حکومت چیزی مشابه زندگی در جنگل‏ است که فاقد هرگونه قانون و انضباط است. در زندگی جوامع انسانی،نظم اجتماعی امری است‏ مهم و غیر قابل خدشه و لذا نیازمند به عنصر مادی است تا در پیدایش آن نقش داشته باشد و از طرفی‏ قانون بتنهایی نمی‏تواند در ایجاد نظم گروهی و اعمال روابط انسانی مؤثر باشد،از اینرو محتاج یک‏ موجود عینی است تا مسؤولیت اجرای آن را بر عهده‏ گیرد.بدین ترتیب جامعه بدون عنصر فاعلی اصلا تحقق نمی‏یابد،پس جامعه به حکومت و نیز وجود حاکم سخت نیازمند است تا به حیات سیاسی خود ادامه دهد.

امام راحل(ره)در این خصوص می‏فرماید:«از احکام روشن عقل که هیچ کس انکار آن را نمی‏تواند بکند آن است که در میانهء بشر قانون و حکومت لازم‏ است و عائله بشر نیازمند به تشکیلات و نظامنامه‏ها و ولایت و حکومتهای اساسی است».(2)

بنابراین حکومت یک پدیدهء اجتماعی است و جامعه بدون حکومت غیر ممکن است،فطرت و عقل و خرد آدمی تأیید بر این مدعاست،مضافا بر اینکه در اسلام دربارهء حکومت و چگونگی تشکیل‏ آن توصیهء فراوان شده،زیرا به این وسیله است که‏ برنامه‏های حیاتبخش اسلام عینیت یافته و جامعه را به سمت صلاح و فلاح سوق می‏دهد.چنانکه در آیات و روایات فراوانی این مطب خاطرنشان‏ گردیده است.

برای مثال در آیه شریفه 57 سوره نساء آمده‏ است:خدا به شما فرمان می‏دهد که امانتها را به‏ صاحبانشان باز پس دهید و به گاه داوری میان مردم‏ با رعایت عدالت داوری کنید.

امام خمینی(ره)با استناد به این آیه شریفه‏ می‏فرمایند:

«در این آیه خداوند امر فرموده که امانات را به‏ اهلش رد کنید،عده‏ای بر این عقیده‏اند که منظور از «امانت»مطلق امانت خلقی(یعنی مال مردم)و خالقی(یعنی احکام شرعی)می‏باشد و مقصود از رد امانت الهی این است که احکام اسلام را آنطور که هست اجرا کنند.گروه دیگری معتقدند که مراد از«امانت»امامت است.در روایت هم آمده که‏ مقصود از این آیه«ما ائمه اطهار هستیم»که خداوند متعال به ولایت امر رسول اکرم(ص)و هر یک از ائمهء(ع)امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند.در ذیل آیه می‏فرماید

«و اذا حکمتم بین‏ الناس ان تحکموا بالعدل»

و آن خطاب به کسانی‏ است که زمام امور را در دست داشته حکومت‏ می‏کنند نه قضاوت،چون قاضی فقط قضاوت‏ می‏کند،نه حکومت و اساسا قضاوت یکی از شاخه‏های حکومت است و این خود قرینه است‏ مبنی بر اینکه حکومت یکی از امانتهای الهی است‏ و باید به اهلش سپرده شود».(3)

آری در اسلام حکومت امری است ضروری و آن‏ حق خداست،منتها آن را امری تفویضی می‏داند، تفویض به عنوان امانت که باز هم حکم،حکم‏ خداست.

علی(ع)بر امانی بودن حکومت پافشاری دارد و در خطبه‏ها و نامه‏هایش این معنا را گوشزد می‏نمایند.برای مثال در نامهء خود به اشعث بن‏ قیس که استاندار آذربایجان بود می‏نویسد:

«حکمرانی تو رزق و خوراک تو نیست بلکه امانتی‏ است بر عهده تو(و باید از آن مراقبت نمایی).»(4)

و نیز در نامه‏اش به عمر بن ابی‏سلمهء مخزومی که‏ از جانب آن حضرت حاکم بحرین بود،می‏فرماید: «تو حکومت را بخوبی انجام دادی و امانت را ادا نمودی»(5)

طبیعی است که نیاز به حکومت و حاکم جهت‏ تدوین و اجرای برنامه‏های روحبخش اسلام و ایجاد تعادل و تساوی میان جامعه،و جلوگیری از سلطه‏ و تجاوز بیگانگان و پیشگیری از هرج و مرج وبی‏نظمی،امری است لازم و بایسته و انگار آن‏ چیزی جز جهالت و نادانی نیست چنانکه خوارج و افراد تهی مغز بدان دچار گردیدند.

ادله لزوم تشکیل حکومت

هر چند تأسیس حکومت در جامعه امری بدیهی‏ و ضروری است،منتها در مقام اقامهء دلیل می‏توان‏ موارد زیرا را یادآور شد:

1-زندی جمعی انسانها.طبیعت انسان‏ بگونه‏ای است که به صورت جمعی و گروهی‏ زندگی می‏کند و دارای روح جمعی است و مسلما تمام پیشرفتهای انسان به برکت همین امر است و بدون تردید در سایهء تعاون و همکاری مسالمت‏آمیز انسانها با یکدیگر است که باعث ظهور تمدنها و تکامل‏ها و آداب و اخلاق اجتماعی می‏گردد.

از سوی دیگر در یک زندگی جمعی،تشاجر و تنازع امری است طبیعی و هرگز نمی‏توان آن را مورد انکار قرار داد.طبعا ممکن است بعضی درصدد تضییع حقوق دیگران برآمده و سلامت زندگی‏ اجتماعی را به طور کلی بخطر بیندازند و پیوند مشترک و همبستگی گروهی را از بین ببرند.از اینروی،ناگزیر بایستی حدود و اختیارات هر کس را در جامعه مشخص ساخت و اساسا این امر نیازمند قواعد و قوانینی است که حق و حقوق هر کس را معین نماید.از طرفی این قوانین تنها روی کاغذ ثبت و ضبط است و مجموعهء اینها برای جامعه‏ کافی نیست،بلکه احتیاج به نیرویی دارد که از آن‏ حفاظت نموده و در جهت اجرای کامل آن تلاش‏ نماید و با اعمال آن از منازعات و مشاجرات‏ احتمالی پیشگیری نماید و آن همان نیروی حکومت‏ است.

امام راحل رضوان الله تعالی علیه در این باره‏ می‏فرمایند:«اصولا قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد،در همهء کشورهای عالم و همیشه‏ اینطور است که قانونگذار بتنهایی فایده‏ای ندارد، قانونگذار بتنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‏کند. پس از تشریع قانون بایستی قوهء مجریه‏ای بوجود آید.قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‏کند و ثمرهء قوانین و احکام عادلانهء دادگاهها را عاید مردم می‏سازد؛به همین جهت‏ اسلام همانطور که قانونگذاری کرده قوهء مجریه هم‏ قرار داده است«ولی امر»متصدی قوه مجریه هم‏ هست».(6)

2-سنت و رویه رسول اکرم(ص).سیره و روش‏ پیامبر گرامی اسلام(ص)خود بهترین دلیل است بر ضرورت تأسیس حکومت در جامعه،زیرا آن‏ حضرت اولا خود تشکیل حکومت داد و به ادارهء جامعهء اسلامی پرداخت و نظام حکومتی مبتنی بر مبانی اسلام و قسط و عدل استوار را ساخت؛ثانیا برای بعد از خود به دستور خداوند حاکم و رهبری را تعیین فرمودند.

امام بزرگوار(ره)سنت و رویه رسول اکرم(ص)را دلیلی بر لزوم تشکیل حکومت می‏داند و می‏فرماید: «زیرا اولا خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی‏ می‏دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین‏ و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به ادارهء جامعه‏ برخاسته است،والی به اطراف می‏فرستاد،به‏ قضاوت می‏نشسته و قاضی نصب می‏فرمود، سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان‏ روانه می‏کرد،معاهده و پیمان می‏بست،جنگ را فرماندهی می‏کرد و خلاصه احکام حکومتی را به‏ جریان می‏انداخت.ثانیا برای پس از خود به فرمان‏ خدا تعیین حاکم کرده است،وقتی خداوند متعال‏ برای جامعهء پس از پیامبر اکرم(ص)تعیین حاکم‏ می‏کند به این معنا است که حکومت پس از رحلت‏ رسول اکرم(ص)نیز لازم است و چون رسول اکرم‏ (ص)با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ‏ می‏نماید ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‏رساند».(7)

3-ابدیت و جاودانگی احکام اسلام.پیاده‏ شدن احکام اسلام منحصر به زمان پیامبر اکرم(ص) نبود.بلکه پس از رحلت آن حضرت نیز همچنان‏ تداوم داشته و حتی یک لحظه وقفه‏ای در آن ایجاد نمی‏شود چه آنکه طبق نص صریح قرآن،احکام‏ اسلام محدود به زمان و مکان خاصی نیست.بلکه‏ مخاطب احکام نورانی اسلام،فطرت انسانها است‏ و این محدود و محصور به زمان معینی و گروه‏ خاصی از انسانها نیست.بنابراین،جامعهء اسلامی‏ در هر عصر و زمانی محتاج به حکومت و رهبری‏ است،تا در پرتو آن احکام اسلام به مرحلهء اجرا گذارده شود.

امام خمینی(ره)استمرار اجرای احکام را ضروری‏ و بدیهی دانسته و می‏فرماید:

احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است،تنها بری زمان رسول‏ اکرم(ص)نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود،یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد.این حرف که‏ قوانین اسلام تعطیل‏پذیر یا منحصر و محدود به‏ زمان یا مکانی است برخلاف ضروریات اعتقادی‏ اسلام است.بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم(ص)و تا ابد ضرورت دارد تشکیل‏ حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت‏ می‏یابد.بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همهء جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج بوجود می‏آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‏آید.پس برای اینکه‏ هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه‏ دچار فساد نشود،چاره‏ای نیست جز تشکیل‏ حکومت و انتظام بخشیدن به همهء اموری که در کشور جریان می‏یابد».(8)

آنگاه امام خمینی(ره)رویهء امیرالمؤمنین علی(ع) پس از رحلت پیامبر(ص)و اعتقاد همه مسلمانان‏ بر نیاز به حکومت را دلیلی بر ضرورت تشکیل‏ حکومت می‏دانند و می‏فرمایند:«در ضرورت‏ تشکیل حکومت،همه اتفاق نظر داشتند یا اختلاف نظر فقط در کسی بود که عهده‏دار این امر شود و رئیس دولت باشد.لهذا پس از رسول اکرم‏ (ص)،در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت‏ امیر(ع)هم حکومت تشکیل شده سازمان دولتی‏ وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‏گرفت».(9)

4-ماهیت و کیفیت قوانین اسلام.امام خمینی‏ (ره)ماهیت و کیفیت قوانین اسلام را دلیلی دیگر بر لزوم تشکیل حکومت می‏دانند و می‏فرمایند:«با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‏یابیم که‏ اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت‏ است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‏توان به وظیفهء اجرای احکام الهی‏ عمل کرد».(10)

نگاهی اجمالی به احکام حیات بخش دین مبین‏ اسلام بروشنی مؤید این معناست که دین نمی‏تواند از مسألهء حکومت جدا باشد،زیرا اگر احکام‏ اسلام،تنها یک سلسله مسایل شخصی بود و در چارچوب زندگی فردی و نیازهای انفرادی محدود می‏شد،بحثی نبود و لیکن اسلام یک نظام کامل و تمام عیار و یک سلسله احکام و قوانینی است که‏اساسا به جامعه مربوط است،مثل مسألهء قضاء، حدود،دیات،قصاص،تجنید جنود و دفاع از حوزهء اسلام و نیز مسایل مالی و غیر آن که پیش از این،از آن سخن رفت،و همهء اینها بی‏تردید بدون‏ حکومت معنا و مفهومی نخواهد داشت.بلکه‏ طبیعت احکام بگونه‏ای است که قابل انفکاک از مسألهء حکومت نیست و از طرفی این نوع احکام‏ چیزی نیست که بتوان از آن اغماض نمود و در زمان‏ غیبت تعطیل کرد.بنابراین از بطن احکام اسلامی، ضرورت حکومت برمی‏خیزد.

از اینرو،امام رضوان الله تعالی علیه اشاره به‏ جامعیت دین می‏فرمایند:«اسلام برنامهء زندگی‏ دارد،اسلام برنامهء حکومت دارد».(11)

به این ترتیب نمی‏توان اسلام را از حکومت جدا کرد،بلکه رکن اصلی آن به شمار می‏رود.

5-آیات و روایات.لزوم تشکیل حکومت‏ اسلامی را از بسیاری از آیات قرآن کریم نیز می‏توان‏ استفاده کرد از جمله آیه 25 از سورهء حدید،آیهء 104 از سوره آل عمران و آیه 38 از سورهء مائده که‏ به دلیل اطالهء کلام از ذکر آنها خودداری می‏کنیم.

امام خمینی(ره)در آیات مشابه نظیر آیات مربوط به خمس و زکات و خراجات،که دستورهایی از جانب خداوند را در بردارند،می‏فرماید:«در حقیقت رسول اکرم(ص)را نه برای فقط بیان این‏ احکام برای مردم بلکه برای اجرای آنها موظف‏ می‏کند همانطور که باید اینها را میان مردم نشر دهد،مأمور است که اجرا کند.مالیاتهایی نظیر خمس و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین‏ کند،عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش‏ بدهد،اجرای حدود و حفظ و مرز و استقلال‏ کشور کند و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید».(14)

به این ترتیب،آیات قرآن کریم گواه بر این معنا است که احکام و قوانین آسمانی اسلام بدون‏ تأسیس حکومت و پی‏ریزی بخشهای گوناگون آن و تعیین فردی لایق و شایسته به منظور اجرای احکام و رهبری جامعه اسلامی هرگز عملی نخواهد شد.

روایات نیز دلالت بر همین امور دارند.

حضرت امیر(ع)با اشاره به ضرورت حکومت در جامعه می‏فرمایند:

«...و این واضحترین دلیل است بر اینکه‏ امت ناگزیر است از وجود امامی که امورشان را بر پا دارد و آنان را امر و نهی نماید و در میان ایشان اقامهء حدود کند و در برابر دشمن به جهاد و مبارزه برخیزد و فرائض را بر آنها واجب گرداند و نیز راههای که‏ در آن خیر و صلاح جامعه است به آنان بشناساند و همچنین ایشان را از آنچه زیان‏آور است برحذر دارد،زیرا امر و نهی یکی از عوامل بقاء جامعه‏ است وگرنه تشویق به واجبات و ترس از محرمات‏ بکلی از بین خواهد رفت و نیز کسی باز نگهداشته‏ نمی‏شود و بالمآل تدبیر و اداره جامعه هم از بین‏ می‏رود و این خود زمینه هلاکت بندگان را فراهم‏ می‏کند».(13)

نگاه امام رضوان الله علیه به روایت معروف فضل‏ بن شاذان از امام رضا(ع)اشاره می‏کند(14)که در آن روایت امام هشتم(ع)به سه علت برای لزوم‏ حکومت و وجود امام برای رهبری امت یادآور می‏شوند:

1-برای اجرای قوانین و جلوگیری از تجاوزات و تعدیات مردم نسبت به یکدیگر.

2-حیات و بقاء هر ملتی بستگی به وجود حکومت و زمامدار دارد.

3-حفظ اصول و فروع دین و مکتب بستگی به‏ وجود امام و رهبر دارد و در این قسمت از کلام امام‏ (ع)عواملی که می‏تواند دین و مکتب را از میان‏ بردارد و یا در گوشه انزوا قرار دهد بیان شده است.

امام(ره)پس از ذکر روایت یاد شده که تقریبا مفصل است با استنباط از این روایت می‏فرمایند: «از فرمایش امام علیه السلام استنباط می‏شود علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری«ولی امر» را لازم آورده است.این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند و در نتیجه لزوم‏ تشکیل حکومت همیشگی است،مثلا تعدی مردم‏ از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و این‏ که برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق‏ دیگران دست‏اندازی کند همیشه هست.نمی‏توان‏گفت این فقط از زمان حضرت امیرالمؤمنین(ع) بوده و مردم بعدا همه ملائکه می‏شوند.حکمت‏ آفریدگان بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه‏ عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم‏ بردارند این حکمت،همیشگی و از سنتهای‏ خداوند متعال و تغییرناپذیر است.بنابراین امروز و همیشه وجود«ولی امر»یعنی حاکمی که قیم و بر پا نگهدارندهء نظم و قانون اسلام باشد ضرورت‏ دارد».(15)

باز حضرت امام در کتاب البیع(16)می‏فرمایند:

در نهج البلاغه آمده است:«فرض الله الایمان. تطهیرا من الشرک تا اینکه فرمودند:و الامامة نظاما للأمة»این دلیل است بر لزوم حکومت و نظام‏ سیاسی در جامعه.

و نیز در خطبهء حضرت زهرا سلام الله علیهما آمده است:«فرض الله الایمان تطهیرا من الشرک، تا اینکه فرمودند:«و الطاعة نظاما للملة و الامامة لما من الفرقة»و غیر اینها از روایات دیگری که جملگی‏ بر لزوم تأسیس حکومت و بقای ولایت و ریاست‏ عامه بوضوح دلالت دارند.

زعیم و حاکم کیست؟

دانستیم که حکومت از ضروریترین نیازهای یک‏ جامعه است و بدون حکومت اختلال در نظام‏ اجتماع انسانی پدید می‏آید.از طرفی می‏دانیم که‏ اسلام به همهء نیازها و ضرورتهای انسان پاسخ مثبت‏ داده و برای آن قانون وضع کرده است،حال این‏ بحث مطرح است که حاکم و مجری قانون چه‏ کسی است؟

به عقیدهء شیعه تردیدی نیست در اینکه پس از پیامبر اکرم(ص)،علی(ع)و فرزندان معصومش‏ علیهم السلام از جانب خداوند امام و والی جامعه‏ هستند و دارای ولایت عامه و خلافت کلی الهی‏ می‏باشند.

اما در زمان غیبت،ولایت و حکومت هر چند به‏شخص خاصی جعل و اختصاص پیدا نکرده،لکن‏ به حسب عقل و نقل به گونه‏ای دیگر ثابت و باقی‏ است زیرا این امر از اموری است که جامعه اسلامی‏ بشدت بدان نیازمند است و مسلما در این زمینه‏ اهمال نیز صورت نگرفته است،(17)چه آنکه ادلهء فراوانی بر اثبات این امر وجود دارد که برخی از آن‏ پیش از این بیان شده است.منتها از آنجا که‏ حکومت اسلامی در واقع حکومت قانون الهی‏ است،فقیه در ادراهء آن عقلا و نقلا الیق از دیگران‏ است.زیرا ولایت اولا و بالذات از آن خداست، چنانکه حاکمیت و مالکیت از آن اوست و آنگاه‏ پیامبر(ص)از سوی خدا نصب شده و پیامبر (ص)نیز امام معصوم(ع)را نصب نموده است و آیات شریفه هم نسبت به آن تصریح دارد.بالمآل‏ ولایت آنها ولایت الهیهء است و این ولایت الهیه به‏ مقتضای قدر متیقن به فقیه جامع شرایط می‏رسد، در نتیجه ولایت او به نصب الهی است.

امام رضوان الله علیه می‏فرمایند:«در مورد فقیه‏ ولایتی که نسبت به اختیارات حکومتی به او تفویض‏ می‏شود مربوط است به عنوان کلی فقیه عادل و اختصاص به شخص معینی ندارد».(18)و نیز می‏فرمایند:

«به این ترتیب امر ولایت به«فقیه عادل»بازگشت‏ می‏کند و او کسی است که شایستگی ولایت بر مسلمین را دارد،زیرا اتصاف والی به فقه و عدالت‏ از لوازم آن است.بنابراین تأسیس حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل از قبیل‏ واجب کفایی است».(19)

حال اگر فقیهی در تأسیس حکومت اسلامی‏ پیشقدم شد،بر همه واجب است از وی تبعیت‏ نمایند چنانکه در امر قضا نیز چنین است و اگر تشکیل حکومت جز با همفکری و ارادهء جمعی‏ تحقق نمی‏یابد،بر همه واجب است به این امر قیام‏ نمایند،و چنانچه تأسیس حکومت به هیچ وجه‏ میسر نشود،منصب ولایت از ایشان هرگز ساقط نخواهد شد،بلکه این امر به نصب الهی همچنان‏ باقی است.

حضرت امام قدس سره الشریف در این باره‏ می‏فرمایند:اگر یکی از فقها به تشکیل حکومت‏ مبادرت ورزد،تبعیت از وی بر همه واجب است، و اگر تأسیس حکومت جز با اقدام همهء فقها میسر نباشد،بر همه آنها واجب است برای این امر قیام‏ نمایند،و اگر چنانچه این معنا اساسا امکان‏پذیر نباشد.منصب ولایت از ایشان ساقط نمی‏شود. هر چند در تأسیس حکومت معذور باشند و با این‏ وجود،هر یک از ایشان بر امور مسلمانان از بیت المال گرفته تا اجرای حدود،بلکه بر جانهای‏ مسلمین هنگامی که حکومت اقتضای تصرف آن را نماید،ولایت دارند.بنابراین در صورت امکان‏ اجرای حدود بر آنها واجب است و نیز دریافت‏ صدقات و خراج واخماس و صرف آن در مصالح‏ مسلمین و فقیران سید و غیر اینها از حوایج اسلام و مسلمین.به این ترتیب جهاتی که مربوط به‏ حکومت است هر آنچه به رسول الله(ص)و ائمهء اطهار(ع)تعلق دارد،به آنها نیز تعلق خواهد داشت.(20)

شرایط زعامت و رهبری در حکومت اسلامی

به طور کلی صفات و شرایطی که در حکومت‏ اسلامی برای ولی امر و زمامدار لازم است به ترتیب‏ زیر است:

1-فقاهت و آگاهی کامل از قوانین الهی.حاکم‏ و زمامدار باید بتواند مسایل و احکام اسلامی را از منابع آن که کتاب و سنت است با بکارگیری‏ معیارها و روشهای فنی آن،بخوبی استنباط نماید. طبیعی است مقصود امام رضوان الله علیه از این‏ شرط،مرجعیت نیست بلکه صرف اجتهاد کافی‏است،چنانکه در پاسخ به نامه آیت الله مشکینی‏ در مورد متمم قانون اساسی فرمودند:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست.مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‏کند.اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای‏ رهبری حکومتشان تعیین کنند،وقتی آنها هم فردی‏ را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد،قهری او مورد قبول مردم است.در این صورت او ولی‏ منتخب مردم می‏شود و حکمش نافذ است».(21)

2-عدالت و پای‏بندی به اعمال قوانین اسلام. روشن است مهمترین هدف در حکومت اسلامی‏ اجرای قانون و عدالت و ایجاد فضیلت و تقوی در جامعه است،بنابراین به منظور تحقق این خواسته‏ضروری است که در رأس امت فردی عادل و شایسته قرار گیرد که گفتار و رفتارش برای همگان‏ الگو باشد و جامعه را به فضایل اخلاقی و اسلامی‏ سوق دهد.

از این جهت است که قرآن کریم مقام امامت و زعامت جامعه را از آن ظالمان نمی‏داند:

«لا ینال‏ عهدی الظالمین»(22)

یعنی فرمان من در زمینهء رهبری شامل ستمگران نخواهد شد.و یا به داود (ع)گفته شده است:«ای داود ما را در زمین خلیفه‏ قرار دادیم،بنابراین میان مردم به حق فرمانروایی‏ کن».(23)

بنابراین یکی از شرایط عمده و اساسی رهبری در جامعه اسلامی عدالت و اعمال حق است.

3-کفایت سیاسی و توانایی اداره جامعه.امام‏ خمینی(ره)در خصوص این شرط می‏فرمایند:این‏ شرط گر چه در شرط اول(فقاهت و علم به قانون‏ الهی)در معنای وسیع آن مندرج است،و لیکن در لزوم آن در حاکم جای هیچگونه تردیدی نیست و می‏توان آن را به عنوان شرط سوم از شرایط اساسی‏ رهبری یاد کرد.(24)

بنابراین شرط یاد شده از شرایط عمدهء احراز رهبری و زعامت جامعهء اسلامی است،چه آنکه پر واضح است تا فردی از مدیریت کافی و بصیرت در امور برخوردار نباشد،نمی‏تواند جامعه را در همهء عرصه‏ها بخوبی اداره کند.

امام راحل(ره)پس از آنکه شرایط مزبور را برای‏ والی ضروری و بدیهی دانسته،دلیل بداهت آن را چنین بیان می‏کنند:جعل ولایت برای فرد نادان، ستمگر و فاسق از جانب خدای متعال،به گونه‏ای‏ که آنها را بر مقدرات و اموال و جانهایشان مسلط گرداند،با وجود اینکه شارع اقدس به این امر اهتمام زیادی دارد،اساسا غیر ممکن است و نیز تحقق اجرای قانون آنگونه که هست جز به دست‏ والی عالم و عادل غیر معقول است.

سپس با وجود بداهت این امر به ادله لفظیه نیز استناد می‏فرمایند،چنانکه در نهج البلاغه آمده‏ است:سزاوار نیست حاکم و فرمانده بر ناموس و خونهای مردم و غنیمتها و احکام اسلام و امامت بر مسلمین بخیل باشد تا برای جمع مال ایشان حرص‏ بزند و نه جاهل تا بر اثر نادانی خود آنها را گمراه‏ گرداند و نه ستمگر تا به ظلم و ستم آنان را مستأصل و پریشان نماید و نه ترسندهء از تغییر ایام‏ تا با گروهی همراهی کرده دیگری را خوار سازد و نه‏ رشوه‏گیر در حکم تا حقوق مردم را از بین برده حکم‏ شرع را بیان ننماید و نه تعطیل کنندهء سنت و سیرهء پیامبر(ص)باشد تا امت را هلاک و تباه سازد.(25)

آنگاه امام رضوان الله علیه می‏فرمایند:همانگونه‏ که مشاهده می‏کنید،بازگشت کلام امیرالمؤمنین‏ (ع)به دو امر است:1-علم و آگاهی نسبت به‏ احکام شرع 2-عدالت که از شرایط لازم رهبری‏ است.

در اخبار نیز آمده است علم و عدالت برای امام‏ علیه السلام لازم است و در صدر اسلام لزوم علم و آگاهی امام و خلیفه به احکام شرع در بین مسلمین‏ از مسلمات بوده بلکه افضلیت او از دیگران شرط لازم بوده است و فقط اختلاف در موضوع بوده‏ است چنانکه در اصل لزوم خلافت بین مسلمانان‏ نزاعی نبوده،بلکه اختلاف در جهات دیگر بوده‏ است.اما عدالت،در اعتبار آن هیچیک از مسلمین تردیدی در این جهت ندارد.بنابراین عقل‏ و نقل موافقند از اینکه والی ناگزیر است که عالم به‏ قوانین و عادل در میان مردم و اجرای احکام‏ باشد.(26)

حدود و اختیارات رهبری

فقیه جامع شرایط در زمان غیبت امام معصوم(ع) زعامت و رهبری جامعه را بر عهده دارد و قطعا رهبری وی به یک یا دو امر محدود نبوده،بلکه در همهء عرصه‏ها اعم از سیاسی،اجتماعی، اقتصادی،فرهنگی و نظامی و...احاطه و اشراف‏ دارد؛از اینروی تمامی آحاد ملت در حکومت‏ اسلامی موظف به اطاعت و پیروی از مقام عظمای‏ ولایت می‏باشند.منتها آنچه در اینجا ذکرش لازم‏ است،بیان حدود و میزان اختیارات ولی فقیه‏ است،زیرا برخی از فقها ولایت فقیه را به طور عام و کلی مورد تردید قرار داده‏اند و تنها در خصوص‏ ولایت بر امور حسبیه و افتاء و قضاوت،نظر مثبت‏ و قابل قبولی را ارائه داده‏اند،لیکن بسیاری از فقیهان برجسته،بویژه امام خمینی(ره)،به طور مستدل و قاطع بر این عقیده‏اند که فقیه تمامی‏ اختیارات امام معصوم(ع)را بجز در مواردی خاص‏ که از حالات و ویژگیهای امام معصوم(ع)به شمار می‏رود،دارا هستند.بدین ترتیب حدود اختیارات‏ وی دقیقا همان اختیاراتی است که امام معصوم(ع) در ارتباط با تبیین احکام الهی و ابلاغ و حفاظت و اجرای آن و نیز ادارهء جامعه اسلامی دارا می‏باشد.

بنابراین،بین اختیارات فقیه با اختیارات حکومتی‏ معصومین(ع)هیچگونه تفاوتی وجود ندارد. طبیعی است اگر تفاوتی هست در فضایل و خصایص معنوی آنها است که قطعا امتیازات و ویژگیهای پیامبر(ص)بیش از همه است و ائمهء اطهار(ع)نیز در مرتبهء بعدی قرار دارند و طبعا فقیه‏ از این جهت در مراتب بعدی قرار دارد ولی هرگز این معنا که از نظر عقل و نقل مسلم است،باعث‏ تمایز و اختیارات حکومتی نمی‏شود.چه آنکه‏ ضرورت تأسیس حکومت و اعتقاد به لوازم آن‏ در عرصه‏های گوناگون سیاسی،اجتماعی، نظامی و غیر اینها امری نیست که بتوان دایرهء شمولیت آن را به زمان خاصی محدود نمود.افزون‏ بر اینکه فقها وقتی در لسان روایات به عنوان‏ جانشینان پیامبر(ص)و امامان معصوم(ع)مطرح‏ گردیده‏اند این معنا کاشف آن است که ایشان در تمامی شؤون حکومتی نایب و جانشین پیامبر(ص) و امامند.

از اینروی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب«حکومت اسلامی»در خصوص رد برمنکرین سعهء اختیارات فقیه و تبیین نظریهء خویش‏ می‏فرمایند:«این توهم که اختیارات حکومتی رسول‏ اکرم(ص)بیشتر از حضرت امیر(ع)بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع)بیش از فقیه‏ است باطل و غلط است.البته فضایل حضرت‏ رسول اکرم(ص)بیشتر از همهء عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع)از همه بیشتر است،لکن زیادی فضایل معنوی،اختیارات‏ حکومتی را افزایش نمی‏دهد،همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمهء صلوات الله‏ علیهم در تدارک و بسیج سپاه،تعیین ولات و استانداران،گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح‏ مسلمانان داشتند،خداوند همان اختیارات را برای‏ حکومت فعلی قرار داده است.منتها شخص‏ معینی نیست،روی عنوان«عالم عادل» است».(27)

احکام اولی و ثانوی

همانگونه که در مباحث فقهی مطرح است،فقیه‏ دارای مناصبی است و یکی از آن مناصب،منصب‏ فتوا است و از ادلهء اربعه احکام شرعی را استنباط می‏کند،اما فقیه هنگامی که بر کرسی حکومت و ولایت قرار می‏گیرد،وظیفه‏اش اجرای قوانین الهی‏ است یعنی در تلاش است تا تمامی احکام خداوند را پیاده کند،منتها گاهی احکام اولی و زمانی‏ احکام ثانوی.

منظور از احکام اولی این است که هر حکمی‏ محتاج به موضوع و متعلق است و این موضوع‏ گاهی به طبیعت اولی آن است،با قطع نظر از عوارضی که باعث تغییر حکم می‏شود.احکام‏ ثانوی نیز عبارت است از یک سلسله احکامی که با ملاحظهء عناوینی که بطور موقت بر آن عارض‏می‏گردد،در همان مدت کوتاه سبب تغییر و تبدیل‏ حکم می‏شود.

به دیگر سخن می‏توان گفت که در جامعه‏ اسلامی دو نوع مقررات اجرا می‏شود:

نوع اول-احکام آسمانی و قوانین شریعت که‏ مواردی ثابت و احکام غیر قابل تغییر می‏باشند، اینها یک سلسله احکامی هستند که به وحی آسمانی‏ به عنوان دین فطری غیر قابل نسخ بر رسول اکرم‏ (ص)نازل شده‏اند و برای همیشه در میان بشر واجب الاجراء معرفی گردیده،چنانکه خدای متعال‏ در قرآن کریم می‏فرماید:«با یکتاپرستی روی به دین‏ آور،این آفرینشی است که خدا مردم را به آن شیوه‏ آفرید،تغییری در آفرینش خدا نیست،این است‏ آیین استوار و لیکن بیشتر مردم نمی‏دانند.(28)و در سنت نیز وارد شده است:

«حلال محمد تا روز قیامت حلال و همچنین‏ حرام محمد تا روز قیامت حرام است».

نوع دوم-مقرراتی است که از کرسی ولایت‏ سرچشمه گرفته،به حسب مصلحت وقت وضع‏ شده و اجرا می‏شود،البته این نوع از مقررات در بقاء و زوال خود تابع مقتضیات و موجبات وقت‏ است و حتما با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد تغییر و تبدیل پیدا می‏کند.(28)

وانگهی این مطلب را نباید از نظر دور داشت که‏ عناوین ثانویه منحصر به اضطرار و ضرورت‏ نیست،بلکه بسیار گسترده است و از میان آنها می‏توان به عناوین مهمی نظیر ضرر و ضرار،عسر و حرج،تقیه،مقدمه واجب یا مقدمه حرام،قاعدهء اهم و مهم در وقت تزاحم،نذر و عهد و قسم و غیر اینها اشاره نمود.

به هر ترتیب هر گاه یکی از این موارد پیش آید،از مصادیق عنوان ثانوی خواهد بود.چنانکه امام‏ رضوان الله علیه در پاسخ به نامه رئیس مجلس وقت‏ چنین مرقوم می‏فرمایند:«آنچه در حفظ نظام‏ جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن‏ موجب اختلال نظام می‏شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل‏ یا ترک آن مستلزم حرج است پس از تشخیص‏ موضوع،به وسیلهء اکثریت وکلای مجلس شورای‏ اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که‏ موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به‏ خود لغو می‏شود،مجازند در تصویب و اجرای آن‏ و باید تصریح شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود مجرم شناخته می‏شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می‏شود».(30)

همان گونه که ملاحظه می‏فرمایید احکام ثانویه‏ در بقاء و زوال خود تابع مقتضیات و موجبات وقت‏ است،هنگامی که موضوع محقق نبود،این نوع‏ احکام خود بخود لغو خواهند بود.

روشن است که در عناوین ثانویه تشخیص‏ موضوع با کارشناسان متعهد است و پس از آن‏ احکام ثانویه با احکام اولیه تفاوتی ندارد،چون‏ دو در شمار حکم الله قرار دارند و پس از تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان حجت شرعی بود.و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست،چنانکه امام‏ خمینی(ره)در این باره با صراحت می‏فرمایند:

«از کارشناسان متعهد و متدین در تشخیص‏ موضوعات برای احکام ثانویهء اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد و این نکته نیز لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه پس‏ از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناسی،با رد احکام اولیه فرقی ندارد،چون هر دو احکام الله‏ می‏باشند و نیز احکام ثنویه ربطی به اعمال ولایت‏ فقیه ندارد و پس از رأی مجلس و انفاذ شورای‏ نگهبان،هیچ مقامی حق رد آن را ندارد و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‏ای اقدام کند و با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی که از علمای اعلام و مجتهدان و متفکران و متعهدان به‏ اسلام هستند،در موضوعات عرفیه که تشخیص‏ آن با عرف است با مشورت از کارشناسان،حجت‏ شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت قویتر خلاف طریقه عقلاست و چنانچه تغییر احکام‏ اولیه،با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریقه‏ عقلا مخالف است».(31)

نقش عناوین ثانوی در فقه و حکومت اسلامی

پیش از بیان نقش عناوین ثانویه در حکومت‏ اسلامی یادآوری یک نکته ضروری و بایسته است و آن پذیرش دو اصل اساسی در اسلام است:

1-جهان شمولی اسلام

2-ابدیت و جاودانگی آن

طبیعی است که خطابات قرآنی دلیلی بارز بر جریان اصل اولی یعنی جهانی بودن دین اسلام‏ است و آن خطابات عبارتند از تعبیراتی چون«یا ایها الناس»،«یا ایها الذین امنوا»،«یا بنی آدم»و غیر اینها که جملگی مؤید این قضاوت است که قوانین‏ اسلام در انحصار قوم یا گروهی خاص و یا عصر و زمانی معین نمی‏باشد بلکه مربوط به فطرت انسانها است.از طرفی ابدیت دین اسلام نیز از آن استفاده‏ می‏شود.

مضافا بر اینکه آیاتی از قرآن کریم نظیر آیهء 40 سورهء احزاب و آیهء 107 سورهء انبیاء دلیل دیگری‏ هستند بر جاودانگی و ابدیت احکام اسلام.

اکنون که این دو اصل به عنوان پیش درآمد این‏ بحث روشن گردید،مقدمه‏ای دیگر به منظور شفافتر شدن مطلب،بدان ضمیمه می‏کنیم و آن‏ عبارت است از اینکه قوانین اسلام به خاطر ابدیت‏ و جاودانگی آن همواره ثابت و پایدار است و از طرفی باب وحی نیز بکلی مسدود گردیده،ولی‏ نیازمندیهای امتها هرگز ثبات نداشته،بلکه پیوسته‏ در حال تبدل و تحول است و اینک این سؤال مطرح‏ می‏شود که چگونه می‏توان میان این دو سازش برقرار کرد؟

در پاسخ به این پرسش بطور فشرده می‏توان‏ گفت:اسلام دارای یک سلسله اصول کلی است‏که دامنهء آن بسی گسترده است و قهرا قادر است که‏ جوابگوی نیازهای گوناگون بشر باشد،منتها مصادیقش متحول و متبدل است.بدیهی است‏ در خود اصول تغییر و تبدلی نیست،بلکه در مصادیق آن است،ولی چون اصول گسترده و جامع‏ است با تبدل مصادیق می‏تواند منطبق با نیازهای‏ بشری باشد.برای مثال(32)«اوفوا العقود»یک‏ قانون است،اما مسلما در هر زمانی عقدهای‏ جدیدی پدید می‏آید،مثل عقد بیمه و مانند آن و همان اصل کلی به خاطر جامعیتش،همه اینها را شامل می‏شود؛از جمله اصول کلی عناوین ثانویه‏ است.قاعدهء لا ضرر،لا حرج و غیر آن.

مرحوم شیخ حر عاملی حدیثی را نقل می‏کند که‏ امام جواد(ع)فرمودند:من امسال دو خمس بر شیعیان واجب نمودم و این حکم مخوص امسال‏ است.علتش این بود که حضرت وارد بغداد شده‏ بودند و شیعیان از لحاظ مالی در نهایت ضعف قرار داشتند،لذا ضرورت فوق‏العاده‏ای ایجاب کرده‏ بود،تا دو خمس را برای اشخاص متمول و صاحبان سرمایه و تجارت قرار دهند.

روشن است چنین احکام صادره از سوی امامان‏ معصوم(ع)به حسب اقتضای مصالح جامعهء اسلامی بوده و از نظر ایشان در مدت محدود و معینی دارای اعتبار است.

اگر نظیر این مسأله در حکومت اسلامی روی‏ دهد،ولی فقیه حق دارد از عناوین ثانویه استفاده‏ کند.لیکن در این خصوص دو نکته را نباید از نظر دور داشت:

الف)عناوین ثانویه باید طبق موازین فقهی پیاده‏ شوند،نه آنکه مطابق امیال و خواسته‏های شخصی‏ خویش و بدور از معیارهای شرعی به مرحلهء اجرا گذارده شوند.به دیگر سخن می‏توان گفت که فقیه‏ نمی‏تواند و چنین حقی ندارد که عناوین ثانویه، توجیه‏گر افکار قاصر وی باشد و بدین ترتیب از تطبیق با اصول کلی شرعی سرباز زند.

ب)از عناوین ثانویه برخی راجع است به‏ حالت‏های فوق‏العاده،ولی بعضی ممکن است‏ چنین نباشد؛برای مثال،عناوینی نظیر ضرورت، اضطرار و عسر و حرج از قبیل حالت فوق‏العاده‏ است،اما نذر و قسم،اهم و مهم،مربوط به‏ حالت فوق‏العاده نیست.

بدین ترتیب عناوینی که از نوع حالات فوق‏العاده‏ بشمار می‏آید،نباید جنبهء همیشگی پیدا کند و در مواقع عادی نیز بکار افتد.به عبارت دیگر،قوانین‏ یک کشور را نمی‏توان از قوانین اولی منسلخ نموده‏ بلکه اینها مربوط به حالت فوق‏العاده است که وضع‏ بحرانی است.

به هر ترتیب،منظور از زعامت و ولایت فقیه، ولایتی است که در طریق اجرای احکام الهی باشد، حال چه احکام اولیه بوده و چه احکام ثانویه و لیکن‏ همانگونه که پیش از این بیان شد،فقیه در بعد اجرا بایستی موازین و معیارهای شرعی را به طور دقیق‏ مد نظر داشته باشد و نیز مصالح عمومی جامعه‏ اسلامی را رعایت نماید.

یکی از وظایف مهم ولی فقیه اعمال ولایت است‏ که مورد بحث است یعنی فقیه در بعضی امور و (بخصوص موارد جزئی)اعمال نموده و احکامی را صادر می‏نماید و مسلما مفاد و معنایش این است‏ که بر حسب قدرت نفسانی و طهارت باطنی که پیدا کرده بر مدارج نفس عروج نموده و به عالمی از تجرد و اطلاق دست یافته است تا آنجا که از آبشخور شریعت سیراب،و احکام او در موارد مختلف از آنجا نشأت گرفته است.فقیه تمامی‏ احکامی را که در شرع مقدس وارد شده است،ادله‏ همه آنها را در نظر گرفته و با یکدیگر جمع و ضمیمه نموده،سپس در یک واقعه‏ای خاص روی‏ موضوع خاص با شرایطی ویژه حکم می‏نماید.(33) بنابراین ولی فقیه در احکام صادره،مصلحت‏ اسلام و جامعهء اسلامی را قطعا در نظر می‏گیرد.

لذا در فقه شیعه هر جا سخن از ولایت برای فقیه‏ مطرح است،قید مصلحت نیز با آن همراه است، گویی اعمال ولایت فقیه مشروط به رعایت مصلحت‏ است.از اینروی پیروی همگان از وی امری لازم و بایسته است.

بدین ترتیب،چنانچه ولی فقیه امر به معصیت‏ نماید،بدون شک نمی‏تواند بدان عمل نمود،زیرا حکم او اماریت دارد و طریق برای واقع است و هرگز موضوعیت ندارد.زیرا خدای متعال به ظلم و قبح امر نمی‏کند،بلکه به عدل و احسان فرمان‏ می‏دهد.از اینروی حاکم اسلامی نمی‏تواند به ظلم‏ و ستم حکم نماید،اگر چنین حکمی صادر شود، اطاعتش واجب نخواهد بود.

امام خمینی(ره)در خصوص رعایت مصالح‏ عامه می‏فرمایند:«کسی که بر مسلمین و جامعهء بشری حکومت دارد همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد،لهذا اسلام بسیاری‏ از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده‏ است».(34)

باز می‏فرماید:«هرگاه حکومت اسلامی تأسیس‏ شود همه در سایهء قانون با امنیت کامل بسر می‏برند و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات‏ و قانون شرع مطهر قدمی بردارد».(35)

ولایت فقیه و دموکراسی

ممکن است در ذهن کسی این سؤال مطرح شود آیا گستردگی اختیارات ولی فقیه در حکومت‏ اسلامی نوعی استبداد و دیکتاتوری به دنبال نداشته‏ و اساسا این معنا متضاد با امور دموکراسی نیست؟ در پاسخ به این سؤال و یا به تعبیر دیگر شبهه‏ای‏ که نوعا از سوی افراد ناآشنا با مبانی فقهی ولایت‏ فقیه القا می‏گردد،باید گفت:ولایت فقیه در حقیقت ولایت فقه و حاکمیت احکام اسلام است و به دیگر سخن می‏توان بر آن بود که آنچه بر مردم‏ حکومت می‏کند شخصیت حقوقی فقیه است نه‏شخص فقیه.در واقع احکام دین مبین اسلام از مجرای ارادهء فقیه جامع شرایط تحقق می‏یابد و لذا حکم الهی بر مردم حکومت می‏کند نه آرای‏ شخصی فقیه.

امام راحل رضوان الله تعالی علیه با اشاره به این‏ مطلب می‏فرمایند:«حکومت در اسلام به مفهوم‏ تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه‏ حکمفرمایی دارد.آنجا هم که اختیارات محدودی‏ به رسول اکرم(ص)و ولات داده شده از طرف‏ خداوند است.حضرت رسول اکرم(ص)هر وقت‏ مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‏اند به پیروی از قانون الهی بوده است،قانونی که همه بدون استثناء بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند.حکم الهی برای‏ رئیس و مرئوس متبع است.یگانه حکم و قانونی که‏ برای متبع و لازم الاجرا است همان حکم و قانون‏ خداست.تبعیت از رسول اکرم(ص)هم به حکم‏ خداست که می‏فرماید:

«و اطیعوا الرسول»

پیروی از متصدیان حکومت یا«اولی الامر»نیز به حکم الهی‏ است آنجا که می‏فرماید:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول‏ و اولی الامر منکم»

رأی اشخاص حتی رأی رسول‏ اکرم(ص)در حکومت و قانون الهی هیچگونه‏ دخالتی ندارد.همه تابع ارادهء الهی هستند».(36)

در دموکراسی مکتبی اساس حکومت آراء مردم‏ است،اما نه به صورت آزاد و بی‏قید و شرط بلکه در چارچوب موازین مکتب.روشن است در این نوع‏ دموکراسی هر کس را نمی‏توان انتخاب کرد و حکومت را به دست او سپرد،هر قانونی را از مجلس نمی‏توانند بگذرانند و هر چه خواستند آزاد مطلق نیستند،آزادی آنها در چارچوب مکتب‏ است.حکومت اسلامی ما از این نوع است.

به هر حال در جمهوری اسلامی ملاک،آراء مردم‏ است،در قانونگذاری،در اجرا،اما نه بی‏قید و شرط،بلکه در چارچوب ضوابطی که اسلام برای‏هر یک از سه قوه مقننه،مجره،قضائیه تعیین کرده‏ است.

امام خمینی سلام الله علیه با اشاره به این مطلب‏ می‏فرمایند:«مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع‏ شناخته شده است.این توافق و پذیرفتن کار حکومت را حکومتهای جمهوری و مشروطهء سلطنتی‏ (و حکومتهای غیر اسلامی)اکثریت کسانی که‏ خود را نمایندهء اکثریت مردم معرفی می‏نمایند،هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همهء مردم تحمیل می‏کنند.حکومت اسلام، حکومت قانون است.در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم‏ خداست.قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومتی تام دارد.همهء افراد از رسول اکرم(ص)گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند،همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان‏ قرآن و نبی اکرم(ص)بیان شده است».(37)

پی‏نوشت:

1-بحار الانوار ج 6/60

2-کشف الاسرار-ص 181

3-حکومت اسلامی،ص 94.

4-نهج البلاغه نامه 5.

5-همان،نامه 42

6-حکومت اسلامی(ولایت فقیه)ص 24

7-ولایت فقیه،ص 25

8-ولایت فقیه،ص 26

9-همان،ص 28

10-ولایت فقیه ص 29

11-کلمات قصار،پندها و حکمتها،امام خمینی(ره)ص‏ 30.

12-ولایت فقیه ص 78

13-بحار الانوار ج 90 ص 41(چاپ بیروت).

14-کتاب البیع،ج 2 ص 463.

15-ولایت فقیه ص 42

16-کتاب البیع ج 2 ص 463-464.

17-همان ص 464

18-ولایت فقیه،ص 55

19-کتاب البیع،ج 2 ص 465

20-کتاب البیع،ج 2 ص 466

21-صحیفهء نور،ج 21 ص 129.

22-سورهء بقره،آیهء 124.

23-سورهء ص،آیهء 26.

24-کتاب البیع،ج 2 ص 465.

25-نهج البلاغه فیض الاسلام،خطبه 131.

26-کتاب البیع،ج 2 ص 465.

27-حکومت اسلامی،ص 55.

28-سوره روم،آیهء 30.

29-ر.ک:ولایت و زعامت علامه طباطبایی ص 22-23.

30-صحیفهء نور ج 15،ص 188.

31-صحیفهء نور،ج 17،ص 202

32-سورهء مائده آیهء 1.

33-ولایت فقیه در حکومت اسلامی ج 3 ص 75 علامه حسین‏ طهرانی.

34-ولایت فقیه،ص 95.

35-همان،ص 81

36-حکومت اسلامی،ص 55.

37-حکومت اسلامی،ص 54.